

تجدید نظر از طریق شعبه ی تشخیص

بابک پورقهرمانی گلتپه _ کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

اشاره

با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، موادی از قانون آیین دادرسی کیفری ومدنی در مورد طرق فوق‌العاده اعتراض بر احکام حذف شد و ماده (۱۸) قانون اصلاحی، مرجع جدیدی را به نام شعبه ی تشخیص، در جهت اعتراض به احکام قطعی تأسیس نمود. مقاله ی حاضر به بررسی مرجع مذکور از حیث تشکیلات، صلاحیت، نحوه ی رسیدگی و متقاضیان تجدیدنظر از این طریق می‌پردازد.

۱. پیشینه

شعب تشخیص به موجب ماده (۱۸) تبصره "۲" قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ تأسیس شده است که هر چند ظاهراً به نظر می‌رسد یک نوآوری در قانون است ولی باید گفت که شعب تشخیص قبلاً به موجب ماده (۴۴۱) اصلاحی قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۵۲/۱۱/۲ تأسیس شده بود و در دیوان عالی کشور سابقه داشت. ماده (۴۴۱) اصلاحی بیان می‌داشت: «در دیوان عالی کشور، شعبه‌ای به نام شعبه ی تشخیص، مرکب از یک رئیس و به تعداد لازم به تعیین وزارت دادگستری، هیأت‌های دو نفری برای رسیدگی و اظهار نظر نسبت به درخواست‌های رسیدگی فرجامی و اعاده ی دادرسی در امور کیفری به ترتیبی که در این قانون مقرر است، تشکیل می‌شود. هیأت‌های دو نفری مذکور در این ماده، مرکب است از یک مستشار یا یک عضو و یک معاون و یک دادیار دیوان عالی کشور. وزیر دادگستری می‌تواند تعداد مستشاران سایر شعب کیفری دیوان عالی کشور را به اقتضای تراکم کار تا پنج نفر و تعداد اعضای معاون دیوان مزبور را تا پانزده نفر افزایش دهد». این شعبه بعداً به حکم ماده (۲۱) قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری، مصوب ۵۶/۳/۲۵ منحل شد.

۲. تشکیلات و نحوه رسیدگی در شعب تشخیص

شعب تشخیص با تصویب ریاست قوه قضائیه به تعداد لازم در دیوان عالی کشور تشکیل می‌شود و هر شعبه از پنج نفر از قضات دیوان به انتخاب ریاست قوه قضائیه تشکیل می‌شود و هر شعبه تشخیص، مرکب از یک رئیس و چهار مستشار دیوان عالی کشور است و رسمیت جلسات با حضور کلیه اعضا و تصمیم‌های آن با اکثریت آراء خواهد بود. (ماده ۲۱ آیین نامه قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۸۱/۱۱/۹) و این شعب به کیفری و حقوقی تقسیم خواهند شد (ماده ۲۲ آیین نامه) و هر شعبه تشخیص، یک دفتر با تعداد لازم کارمند دفتری خواهد داشت و در رأس دفاتر شعب تشخیص یک دفترکل وجود دارد که مدیر کل این دفتر، از بین قضات دیوان عالی با ابلاغ رئیس قوه قضائیه منصوب می‌شود. (ماده ۲۳ آیین نامه)

این شعب دو وظیفه عمده دارند: نخست تجدید نظر نسبت به آرای قطعی دادگاه‌ها که ادعای خلاف بین قانون یا شرع می‌شود و دیگری تجویز اعاده دادرسی نسبت به موضوعاتی که قبلاً در مورد آن‌ها حکم قطعی صادر شده است.

در مورد نخست، درخواست تجدید نظر باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه تشخیص، تقدیم شود و در عمل، نحوه تجدید نظر خواهی طبق آیین نامه بدین صورت است که درخواست تجدید نظر باید منضم به رأی قطعی و حاوی نکات دیگری از جمله مشخصات تجدید نظر خواه و تجدید نظر خوانده، تاریخ ابلاغ رأی قطعی، دادگاه صادر کننده رأی قطعی و دلایل تجدید نظر خواهی باشد (ماده ۲۵ آیین نامه).^(۱) با وصول تقاضا، دفتر کل شعب تشخیص آنرا ثبت و رسیدی مشتمل بر نام متقاضی، طرف او و تاریخ تقدیم تقاضا با شماره ثبت به تجدید نظر خواه تسلیم نموده و بر روی کلیه اوراق، تاریخ تقدیم درخواست را قید می نماید و تاریخ مزبور، تاریخ تجدید نظر خواهی محسوب می شود (ماده ۲۶ آیین نامه) و طبق ماده ۲۷ آیین نامه درخواستی که برابر مقررات یاد شده، تقدیم نشده و یا هزینه دادرسی آن بدون عذر پرداخت نشده باشد، به جریان نمی افتد.^(۲)

مدیر دفتر شعبه تشخیص ظرف دو روز از تاریخ وصول درخواست، نقایص آنرا مطابق با قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۷۹ و آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸^(۳) به درخواست دهنده اخطار می دهد و از روز ابلاغ، ۱۰ روز به او مهلت می دهد که نقایص را رفع کند. در صورتی که درخواست، خارج از مهلت داده شده باشد یا در مدت یاد شده، تکمیل نشود، به موجب قرار شعبه تشخیص رد می شود. این قرار قطعی و غیرقابل اعتراض است. (ماده ۲۷ آیین نامه مذکور).

همچنین ارجاع پرونده ها به شعب تشخیص توسط رئیس دیوان عالی کشور و یا معاون وی در شعب تشخیص که با ابلاغ رئیس قوه قضائیه منصوب می شود، صورت می گیرد. شعبه مرجوع الیه به نوبت رسیدگی می نماید مگر در مواردی که به موجب قانون یا به تشخیص رئیس دیوان عالی کشور و یا رئیس شعبه، رسیدگی خارج از نوبت^(۴) ضروری باشد.

رئیس شعبه، پرونده های ارجاعی را شخصاً بررسی و گزارش آن را تنظیم و یا به نوبت به یکی از اعضای شعبه ارجاع می نماید. عضو مذکور، گزارشی از پرونده را که متضمن جریان دادرسی و نیز بررسی کامل جهات قانونی تجدید نظر خواهی است، به صورت مستند و مستدل تهیه می نماید. صرف درخواست تجدید نظر در شعب تشخیص مانع از اجرای حکم نیست لکن چنانچه عضو مذکور در گزارش خود پیشنهاد توقف اجرای حکم را بدهد در صورتی اجرای حکم متوقف خواهد شد که در جلسه فوق العاده^(۵) پیشنهاد یاد شده به تصویب اکثریت اعضای شعبه برسد. (ماده ۲۸ آیین نامه).

رسیدگی و اتخاذ تصمیم در شعب تشخیص و وظایف دفاتر شعب در حدی که قابل انطباق با وظایف و اختیارات این شعب باشد، مطابق قواعد مقرر در آیین دادرسی مدنی ۷۹ و آیین دادرسی کیفری ۷۸ به عمل خواهد آمد. (ماده ۲۹ آیین نامه) و همچنین شعب تشخیص می تواند در صورت ضرورت از اصحاب دعوی دعوت به عمل آورند. (ماده ۳۰ آیین نامه).

نکته قابل توجهی که در مورد شعب تشخیص باید متذکر شد و قانون و آیین نامه بر آن صحنه گذاشته است، بحث رسیدگی ماهوی دیوان عالی کشور است. اصولاً رسیدگی دیوان عالی کشور، شکلی است و در واقع مرجع نقض و ابرام آرای دادگاهها است ولی قانون گذار بدون توجه به شأن دیوان عالی کشور اجازه رسیدگی ماهوی را داده است (حتی برای دعاوی و جرائم کم اهمیت) «قرار دادن پنج قاضی دیوان عالی کشور که عموماً از قضات

باتجربه و سطح علمی بالا هستند برای رسیدگی به اعلام اشتباهاتی خصوصاً در مورد پرونده‌های ساده که به علت اهمیت مجازات‌های صادره یا محکوم‌به، آرای دادگاه بدوی قطعی و غیرقابل تجدید نظر است، قابل ایراد است.^(۶) و به قول یکی از حقوق دانان «از دیوان عالی کشور، دادگاه ساختن هنری است که تنها تدوین کنندگان این تبصره داشتند و حرمت دیوان را شکستن نه این که برانزده دستگاه قضایی نیست بلکه بر شأن نزول دیوان عالی کشور که مرجع نظارتی بر عملکرد قضات و مجموعه قانون گذاری قوه قضائیه و سمت و سو دهنده تفاسیر مختلف از قانون به‌وسیله قضات است، نه این که نمی‌افزاید، بلکه این واقعیت را به وجود خواهد آورد که قضات شعبه تشخیص نسبت به نص صریح قانون و مخالفت بین با مسلمات فقه، آرای متناقض صادر کنند و در آن صورت مجبور به مراجعه به هیأت عمومی دیوان عالی کشور خواهیم بود و یک نظر حداقل مهر بطلان خواهد خورد، هر چند قضات صادر کننده رأی متهافت نظر خاص را داشته باشند.»^(۷)

۳. ابلاغ و مهلت اعتراض

نکته بعدی در تبصره ی "۲" این ماده مربوط به "تاریخ ابلاغ" رأی می‌باشد. مبدأ قرار دادن تاریخ ابلاغ رأی برای محاسبه مهلت تجدید نظر خواهی چندان صحیح نیست و سبب اعطای دو مهلت متفاوت برای استفاده از تجدید نظر خواهی مورد پیش‌بینی در متن ماده می‌شود. توضیح این که اگر حکم مورد نظر در مرحله بدوی صادر و به علت انقضای مهلت بیست روزه، درخواست تجدید نظر، قطعی شده باشد، از تاریخ قطعیت حکم که محکوم علیه مجاز می‌شود درخواست خود را به شعبه تشخیص بدهد و _ چون شأن این شعبه رسیدگی به احکام قطعی است _ فقط ده روز برای تسلیم درخواست خود به شعبه مزبور فرصت دارد، اما اگر حکم صادر شده به هر دلیل، از جمله اندک بودن میزان محکومیت، قطعی باشد و یا این که محکوم علیه قبلاً با استفاده از حق تجدید نظر خواهی خود حکم دیگری هم از دادگاه تجدید نظر گرفته و بدین ترتیب حکم قطعی شود، مهلت او برای مراجعه به شعبه تشخیص یک ماه از ابلاغ حکم قطعی است، که با مهلت ده روز قابل قیاس نیست.^(۸)

همچنین مهلت تجدید نظر خواهی برای ایرانیان مقیم خارج از کشور، دو ماه از تاریخ ابلاغ حکم است و قبل از انقضای این مهلت اساساً رأی مزبور وصف قطعیت به خود نگرفته تا محکوم علیه بتواند به دلیل خلاف بین قانون یا شرع بودن آن به شعبه تشخیص مراجعه نماید که در این فرض در مورد رأیی که در مرحله بدوی صادر و به علت عدم درخواست تجدید نظر در فرصت دو ماهه مذکور، قطعی شده، محکوم علیه قبل از برخورداری از حق مراجعه به شعبه تشخیص از این حق محروم شده است و بنابراین به نظر می‌رسد که قانون گذار مهلت درخواست تجدید نظر از این شعبه را یک ماه از "تاریخ قطعیت رأی" نه "ابلاغ رأی" قرار بدهد.

ولی باید گفت که مطالب بالا در صورتی صحیح است که از حکم قطعی، اعاده دادرسی نشده باشد و فقط ادعای خلاف بین قانون یا شرع شده باشد، چرا که اگر حکم قطعی مورد اعاده دادرسی قرار بگیرد، با توجه به این که رأی صادره ناشی از اعاده دادرسی قطعی می‌باشد و دیگر رأی غیر قطعی وجود ندارد، تمامی ابلاغ‌ها از تاریخ قطعیت، حکم خواهد بود و موردی برای متهافت بودن اوقات ابلاغ ایجاد نمی‌شود، والا اگر موردی برای اعاده دادرسی نباشد و فقط ادعای خلاف بین قانون یا شرع باشد، با توجه به این که ابتدای تجدید نظر از تاریخ ابلاغ رأی می‌باشد و ابلاغ رأی هم لزوماً به معنی قطعی شدن حکم نیست، موجب دو وقت متهافت خواهد شد.

۴. متقاضیان تجدید نظر در شعب تشخیص

در طریق تجدید نظر از شعب تشخیص هم مانند طرق دیگر باید متقاضی وجود داشته باشد، یعنی در صورتی که رأی مخالف بین قانون یا شرع باشد، از طریق این واسطه‌ها بتوان تجدید نظر کرد. ماده (۱۸) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (ناظر به بند ۱۰) ماده ی واحده (تصویبی ۱۳۸۱) محکوم علیه و دادستان مربوط (در امور کیفری) را برای اعلان تجدید نظر در صورتی که رأی مخالف بین قانون یا شرع باشد، مشخص کرده است.

محکوم علیه شخصی است که حکم علیه او صادر شده است، اعم از این که شاکی بوده و شکایت او رد شده باشد یا این که مشتکی عنه بوده و محکومیت یافته باشد. رأی وحدت رویه شماره ی ۳/۶ مورخ ۱۳۷۵/۱۰/۱۸ هم حکایت از این مطلب دارد. سؤالی که در اینجا پیش می‌آید، این است که آیا فقط خود محکوم علیه می‌تواند درخواست تجدید نظر بکند یا این که وکیل یا قائم‌مقامان او هم می‌توانند چنین حقی را اعمال کنند؟ در جواب باید گفت که هر چند در ماده (۱۸) مورد بحث، بحثی از وکیل یا نمایندگان قانونی دیگر نشده است ولی عدم ذکر بدین معنا نیست که آن‌ها نتوانند چنین حقی را اعمال کنند، چرا که هر شخصی می‌تواند برای امری که خود می‌تواند آن را انجام دهد، وکالت و یا به دیگری نمایندگی بدهد. حال با توجه به این که هر چند ماده مذکور صراحتاً ذکری از اشخاص مذکور نیاورده است ولی به نظر می‌رسد که قانون گذار، این اشخاص را هم به طور ضمنی جزء متقاضیان تجدید نظر قرار داده است، چرا که در آیین نامه اصلاحی قانون مذکور در ماده (۲۵)، وقتی که از محتویات درخواست تجدید نظر بحث می‌شود، اشخاص مذکور را جزء متقاضیان تجدید نظر خواهی قرار داده است، لذا ماده مذکور بیان داشته است: «نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و سایر مشخصات تجدید نظر خواه یا وکیل یا نماینده قانونی...» بنابراین به نظر می‌رسد که غیر از خود محکوم علیه، وکیل و نماینده قانونی او (ولی قهری، نماینده مؤسسات و شرکت‌ها) هم جزء اشخاص متقاضی تجدیدنظر قرار می‌گیرند. در مورد قائم‌مقام قانونی هر چند قانون گذار اشاره نکرده است ولی به نظر می‌رسد که عدم ذکر آن از باب مسامحه باشد. در ضمن اگر آیین نامه هم نمی‌بود، باز هم بر طبق اصول کلی، اشخاص مذکور حق درخواست تجدید نظر را داشته‌اند.

نکته دیگری که در اینجا در مورد محکوم علیه مطرح می‌شود، این که واگذاری حق اعلام اشتباه به محکوم علیه که اصل بر عدم تخصص وی در مسائل حقوقی است، امر خلاف قاعده است و مانند این است که به محکوم علیه مهلتی برای اعتراض مجدد رأی داده شده باشد. در حالی که در مقایسه با ماده (۱۸) سابق، تشخیص اشتباه توسط قاضی صادر کننده رأی، قاضی دیگر یا دادستان با توجه به بدیهی بودن بضاعت حقوقی آن‌ها امری طبیعی است. در عمل هم معمولاً قضات اجرای احکام که با احکام حقوقی و کیفری در مقام اجرا درگیر هستند، جهت اعمال ماده (۱۸) و اعلام اشتباه نقش اساسی و مهمی را ایفا می‌کنند.^(۹)

دادستان نیز با توجه به ماده (۱۸) مورد بحث، اختیار اعتراض به رأی را از شعبه تشخیص دارد. "دادستان مربوطه" که در ماده مذکور بیان شده است، منظور دادستان بخش (که دادرسی علی‌البدل یا مدیر دفتر دادگاه به جای او انجام وظیفه می‌کند)، دادستان شهرستان، دادستان استان و یا دادستان کل کشور است. البته در خصوص اعطای اختیار اعلام خلاف یا اشتباه به دادستان نیز نظر بر این که کسانی که با آرا درگیر هستند، قضات

هستند، در بیشتر موارد قضات متوجه خلاف بین بودن رأی با قانون و شرع می‌شوند. سلب حق اعلام اشتباه نیز از قاضی دیگری که درگیر؛ پرونده است، موجب می‌شود تا قاضی مجبور به اعلام اشتباه به دادستان باشد و این امر صرفاً موجب اطلاع دادرسی می‌شود. بنابراین پیشنهاد شده است که در کنار محکوم علیه و دادستان، به قاضی نیز اجازه اعلام وقوع اشتباه در رأی داده شود.^(۱۰)

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این که آیا رئیس حوزه ی قضایی هم (مثل اعاده دادرسی) می‌تواند اعلان خلاف بین قانون یا شرع را بکند و از شعب تشخیص، درخواست تجدید نظر بکند؟ به نظر می‌رسد که در اینجا باید قائل به تفکیک شد. اول در حوزه‌هایی که دادرسی تشکیل شده است، با توجه به این که دادستان در معیت دادرسی انجام وظیفه می‌کند و عهده‌دار حفظ حقوقی عمومی و حدود اسلامی است،^(۱۱) به نظر می‌رسد که در اینجا رئیس حوزه ی قضایی نتواند درخواست تجدید نظر کند و این اختیار بر دوش دادستان است. ولی در حوزه‌هایی که دادرسی تشکیل نشده است، با توجه به این که دادستان هم بالطبع در این حوزه‌ها وجود ندارد، رئیس حوزه ی قضایی عهده‌دار وظایف و اختیارات اوست و بنابراین اجازه درخواست تجدید نظر را از این جهت داراست. خوشبختانه ماده (۳۲) آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، این امر را مورد توجه قرار داده و مقرر کرده است: «در حوزه‌هایی که پس از لازم‌الاجرا شدن قانون، دادرسی تشکیل نشده است، چنان چه رئیس حوزه ی قضایی حکم کیفری را خلاف بین قانون یا شرع تشخیص دهد، جهت رسیدگی به شعبه تشخیص ارسال می‌شود». بنابراین از اینجا معلوم می‌شود که تمام پرونده‌ها اعم از این که در آن حوزه دادرسی تشکیل شده یا نشده باشد، در صورتی که خلاف بین قانون یا شرع تشخیص داده شوند به شعبه تشخیص ارجاع می‌شوند.

پی نوشت‌ها:

(۱) ماده ۲۵ آیین نامه اصلاحی ۱۳۸۱/۱۱/۹ رئیس قوه قضائیه: «درخواست تجدید نظر باید منظم به رأی قطعی و حاوی نکات زیر باشد»:

۱- نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و سایر مشخصات تجدید نظر خواه یا وکیل یا نماینده قانونی او ۲- نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و سایر مشخصات تجدید نظر خوانده. ۳- تاریخ ابلاغ رأی قطعی ۴- دادگاه صادر کننده رأی قطعی ۵- دلایل تجدید نظر خواهی

(۲) ماده (۲۴) آیین نامه مذکور: «تجدید نظر خواه مکلف است حسب مورد در امر کیفری و مدنی، هزینه تجدید نظر خواهی را به مأخذ تجدید نظر خواهی در دیوان عالی کشور پرداخت نماید» و طبق ماده (۳) قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در مواد معین مصوب ۱۳۷۳، به نظر می‌رسد که هزینه تقدیم درخواست برای امور کیفری ۱۰ هزار ریال باشد.

(۳) ماده (۲۴۵) ق.آ.د.ک: «هر گاه درخواست یا دادخواست تجدید نظر فاقد یکی از شرایط مقرر قانونی باشد، مدیر دفتر ظرف ده روز نقایص آن را به درخواست کننده یا تقدیم کننده دادخواست اخطار می‌نماید تا در مدت ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ، نقایص مذکور را رفع نماید. در صورتی که در مهلت مقرر رفع نقص به عمل نیآورد و یا در

درخواست و دادخواست تجدید نظر خود را خارج از مهلت مقرر قانونی به دفتر دادگاه یا به دفتر بازداشتگاه تسلیم نماید، دفتر موظف است آنرا به نظر دادگاه برساند و دادگاه حسب مورد، تصمیم مقتضی اتخاذ می نماید.» (۴) در رسیدگی خارج از نوبت، بدون در نظر گرفتن نوبت، وقت تعیین می شود و بستگی به نظر قاضی دادگاه و با توجه به کثرت ارجاعات روزانه و ظرفیت دفتر اوقات و کیفیت پرونده های وقتی روزانه تعیین می شود. ولی تشریفات دادرسی رعایت می شود و این نزدیک تر از وقتی است که دفتر اوقات تحمیل می کند. منبع: مهاجری، علی، دادرسی های خارج از نوبت در محاکم عمومی (دعاوی حقوقی)؛ ج اول، چ اول، گنج دانش، تهران، ۱۳۷۸، ص ۴۵.

(۵) جلسه فوق العاده یا وقت فوق العاده در مواردی به کار رفته است که دادگاه خارج از اوقاتی که در دفتر مخصوص، چه به صورت عادی یا خارج از نوبت تعیین می شود و علی الاصول بدون حضور طرفین، نسبت به پرونده رسیدگی و اقدام به صدور رأی می نماید. منبع: شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، ص ۱۴۱. (۶) دژخواه، لیلا، نقدی بر لایحه اصلاح پاره ای از مواد قانون تشکیل دادگاه های عمومی انقلاب، مجله ندای صادق، ش ۲۵، ص ۱۰۱.

(۷) احمدی، نعمت، شعبه تشخیص بایدها و نبایدها، روزنامه ایران ۸۱/۱۱/۱۵

(۸) خالقی، علی، قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، مجله پژوهش های حقوقی ش ۲، ۱۳۸۱، ص ۳۰۹.

(۹) دژخواه، لیلا، پیشین، ص ۱۰۰.

(۱۰) همان.

(۱۱) ماده ۳ قانون اصلاحی ۱۳۸۱: «... الف- دادسرا عهده دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوی از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی، اجرای حکم و همچنین رسیدگی به امور حسبیه وفق ضوابط قانونی، به ریاست دادستان است...».